

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یونس نگاه

۱۱ فبروری ۲۰۲۲



یونس نگاه

افشار سند ناکامی اسلام سیاسی- قومی

چند سال از فاجعه افشار گذشته بود. طالبان حاکم بودند. نیمه‌های یکروز آفتابی اما سرد، در تپه سلام با بشکه ای آب به سمت خانه می‌رفتم. خانه، آن زمان چیز بسیار ابتدائی بود. شهر ویران و بیشتر خانه‌های نیمه‌ویران خالی بودند. هرکس اتاق سالمی را در یک ویرانه می‌یافت، بدون پرسان و اجازه وارد آن شده، سوراخ‌هایش را پلاستیک می‌گرفت و صاحب خانه می‌شد. من و چند دوست دیگر نیز در یکی از خانه‌های نیمه‌ویران که دروازه داشت و دو اتاق آن نهمیبده بود، مقیم شده بودیم.

دم دروازه، یک زینه کوتاه دو پته‌ای بود. وقتی با بشکه آب برگشتم، خانم چادری‌پوش آنجا نشسته بود. از من کمک خواست. بشکه را گذاشته روبه رویش نشستم و پرسیدم که چرا گدائی می‌کند. او نیز چون آدم درد دیده و تنهایی که برای خالی کردن دلش دو گوش شنوا می‌جوید، اشکریزان سرگذشتش را یکریز و بی‌وقفه نالید.

گفت دو پسر داشتم. یکی شاگرد لیسه و دیگری محصل پوهنتون بود. آن روز وقتی تقوتوق شروع شد، تعدادی از جوانان همسایه منطقه را ترک کردند. ما که نه با کسی جنگیده بودیم، نه با کدام حزب و گروه رابطه داشتیم، نشستیم. پدر بچه‌ها گفت به ما غریب‌ها کسی کار ندارد. بعد از فروکش جنگ، آدم‌های موکشال به خانه‌ها ریختند. چند نفرشان داخل خانه ما شده هردو جوان ما را با خود بردند. عذر کردیم، قرآن آوردیم، دامن‌شان را گرفته گفتیم ما بی‌غرض و غریب‌کاریم. نه تفنگ داریم، نه جنگ کرده‌ایم و نه با کدام گروه بوده‌ایم. گفتند این دو را می‌بریم، تحقیق کرده پس ایلا می‌کنیم.

گفت دو جوان ما را بردند. پدر پیرشان چند روز هرطرف پشت آنان دوید و از هرکس پرسید. اما هیچ درکشان نشد. آخر پس از سرگردانی‌های بسیار جسد هردو را از یک چاه پیدا کردیم.

در بین قصه‌اش گاهی سکوت می‌کرد. خود را مشغول پاک کردن گلو و بینی‌اش می‌ساخت. دعا و لعنت می‌خواند. من هم با نفرین و دعا همراهی‌اش می‌کردم. دوباره رشته قصه‌اش را از سر می‌گرفت.

گفت پدر بچه‌ها زهرترک شد و مرد. من و یک دختر در میدان ماندم. روزی، هردوی ما پندک لباس‌های خود را گرفته به سمت کارته سه و پل سرخ راه افتادیم. در راه جنگ بود. به صد زحمت از خط گذشته پیش یکی از اقارب خود رفتیم.

او گفت دخترم را به پسر یکی از اقارب شوهر داده‌ام. دامادم کراچی‌وانی می‌کند. دخترم قالین می‌بافد و من گدائی می‌کنم.

تقصیر بربادی آن خانواده به دوش کیست؟ شاید تعدادی از شما چند قومندان را نام ببرید که برای تعدادی از هموطنان ما هنوز قهرمان‌اند. شاید آنان قهرمانان شما را نام ببرند. کسانی از شما به حزب و گروه قومی انگشت می‌گذارید. باز هم به تعداد شما افرادی پیدا می‌شوند که تقصیر را به سمت گروه و حزبی که شما قهرمان می‌خوانید، برگردانند. در واقع شما هرکدام بخشی از واقعیت را می‌گویند. دست همه طرف‌های جنگ‌های قومی-مذهبی در خون مردم آلوده بود.

افشار سند سیاه‌روئی اسلام سیاسی- قومی است و این سند سیاه در مزار، دشت‌لیلی، یکاولنگ، شمالی و بسیار جاهای دیگر افغانستان در ابعاد گوناگون تکرار شده است. این زخم‌ها با نفرین فلان شخص و فلان گروه مرهم نمی‌شوند و اگر با همان ادبیات جهادی- قومی آن را بازگو و تفسیر کنیم، در واقع به تدارک افشارهای دیگر زمینه‌سازی می‌کنیم. بهترین تجلیل از شهیدان و قربانیان جنگ‌های مذهبی و قومی، از جمله افشار، نه گفتن به سیاستی‌ست که عصبیت‌های قومی، گروهی، سمتی و زبانی را لعاب دین و مذهب مالیده شما را به‌جان هم می‌اندازند. تمام آن اشخاص پر ریش و کم‌ریشی که پاچه‌برزده و الله اکبر گویان آدم می‌کشند، جنایت‌کار بودند.